

The Origin of the Word "Tarjumān" in Iranian Languages and Its Usage and Meaning in Ferdowsi's *Shahnameh*

Abbas Azarandaz*

Masoumeh Bagheri**

Abstract

According to the *Shahnameh*, the Iranians faced foreign countries from the time of Fereydoun's reign onwards. From this legendary period of the first kings to Yazdegerd III, they encountered other nations apart from the Turanians, having had to communicate verbally with them. The *Shahnameh* sometimes mentions a person called "Tajomān", who is assigned to translate words of two sides for each other. However, some dictionaries refer the "Tajomān" as an Arabicized word of the Persian "Tarzaban" or "Tarzafan". In the Middle Iranian languages, this term has been written as "Tarkumān" or "Targumān" as seen in the Middle Persian, Parthian and Sogdian writings. The presence of this term in Iranian texts from the early Sassanid to the Ferdowsi era, covering a millennium period, represents a career with a history and a word of long usage. Regarding its Aramaic origin, it can be noted that during the Achaemenid era, the term was entered into languages of countries under the authority of Achaemenids by Aramaic secretaries, and then found way into the works of Zoroastrians and Manicheans through the Middle Persian, Parthian, and Sogdian languages. After the spread of Islam, this word used in Persian texts such as the *Shahnameh*.

Keywords: Tarjomān, Tarkumān, the *Shahnameh*, Persian Language, Aramaic Language.

* Member of Research Center of Islam And Iran Culture, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran (Corresponding Author), azarandaz@uk.ac.ir

** Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran, mbagherih@uk.ac.ir

Date received: 29-07-2020, Date of acceptance: 06-12- 2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیشینه واژه ترجمان در زبان‌های ایرانی و کاربرد و معنای آن در شاهنامه فردوسی

عباس آذرانداز*

معصومه باقری**

چکیده

طبق روایت شاهنامه، از زمان پادشاهی فریدون به بعد ایرانیان در مقابل کشورهای بیگانه قرار می‌گیرند، از این دوره افسانه‌ای پادشاهان نخستین تا یزدگرد سوم تاریخی، ایرانیان جز تورانیان با مردم دیگری نیز روبرو شده‌اند که ناگزیر از ارتباط زبانی با آنان بوده‌اند. در شاهنامه گاهی از فردی با عنوان «ترجمان» نام برده می‌شود که وظیفه داشته است سخنان طرفین را برای یکدیگر ترجمه کند. در برخی فرهنگ‌ها نوشته شده است که «ترجمان» معرب «ترزبان» یا «ترزفان» فارسی است. در زبان‌های ایرانی دوره میانه این واژه به صورت «ترکمان» یا «ترگمان» در آثار فارسی میانه، پارتی و سغدی آمده است. وجود این واژه در متون ایرانی از آغاز دوره ساسانی تا زمان فردوسی که دوره‌ای هزارساله را در برمی‌گیرد، نشان از شغلی باسابقه و واژه‌ای دخیل با قدمت زیاد می‌دهد. با توجه به ریشه آرامی آن می‌توان گفت این واژه در دوره هخامنشی از طریق دبیران آرامی وارد زبان‌های کشورهای تحت سلطه هخامنشیان شده است و سپس از طریق زبان‌های فارسی میانه، پارتی و سغدی به آثار زرتشتیان و مانویان، و پس از اسلام به متون فارسی، از جمله شاهنامه راه یافته است.

کلیدواژه‌ها: ترجمان، ترکمان، شاهنامه، زبان پارسی، زبان آرامی.

* پژوهشگر پژوهشکده فرهنگ اسلام و ایران، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران (نویسنده مسئول)،
azarandaz@uk.ac.ir

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، mbagherih@uk.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۶

۱. مقدمه

روابطی که ایرانیان با همسایگان خود دارند، از پرماجرترین و جذاب‌ترین حوادث داستانی در شاهنامه فردوسی است: گروه سپاهییانی که در میدان نبرد مقابل هم قرار می‌گیرند؛ پهلوانان دو سرزمین که با یکدیگر روبرو می‌شوند، رجز می‌خوانند و می‌جنگند؛ شاهانی که پیمان صلح و دلدادگانی که پیمان عشق می‌بندند؛ کسانی که ناخواسته تن به ماندن در سرزمینی دیگر می‌دهند؛ و فرستادگانی که پیام شاهان و پهلوانان را به نقاط دیگر می‌برند. در شاهنامه اغلب، البته نه همیشه، اشاره‌ای به این نمی‌شود که آنها با چه زبانی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. رجزخوانی پهلوانانی که از سرزمین‌های متفاوت با یکدیگر روبرو می‌شوند از بخش‌های بسیار تأثیرگذار شاهنامه است که معمولاً از زیباترین نمونه‌های ارتباط کلامی به شمار می‌رود، منطبق داستانی حماسه و ماهیت افسانه‌آمیز برخی ماجراها سبب می‌شود که چگونگی این ارتباط از نظر زبانی اهمیتی پیدا نکند، و اگر افراد دو سرزمین در ظاهر بی‌واسطه با یکدیگر گفتگو می‌کنند پرسشی برای خواننده یا شنونده حماسه پیش نیارد. اما واقعیت امر این است که فردوسی در جای‌جای شاهنامه به گوناگونی زبان‌ها و به لزوم استفاده از یک واسطه و میانجی اشاره کرده است.

اگر از نخستین شاهان شاهنامه که در دوران آنها هنوز جوامع شکل نگرفته‌اند و انسان در واقع اولین پله‌های مدنیت را طی می‌کند بگذریم، طبیعتاً پس از پادشاهی فریدون که جهان را میان پسرانش تقسیم می‌کند و سخن از کشورهایی به نام توران و چین و هند و روم سخن به میان می‌آید باید به دنبال نشانه‌هایی از تنوع زبانی باشیم، اما می‌بینیم در همان آغاز، در زمان پادشاهی تهمورث، که عصر جدال با طبیعت است و شاهان نه با شاه و مردمانی در سرزمینی دیگر، بلکه با اهریمن و دیوان می‌جنگند، به انواع خط و زبان اشاره می‌شود: دیوان پس از شکست متعهد می‌شوند نوشتن نزدیک به سی خط از جمله رومی، تازی، پارسی، سغدی، چینی و پهلوی را به شاه بیاموزند (خالقی ۱/۳۷-۴۴-۴۲). در اواخر روزگار جمشید هم که ضحاک بر کشور تازیان، نام ایران در مقابل سرزمینی دیگر می‌آید، آن زمان که مردم از جمشید روی‌گردان می‌شوند و ضحاک را به شاهی می‌پذیرند و به او لقب «شاه ایران زمین» می‌دهند:

به شاهی برو [=ضحاک] آفرین خواندند ورا شاه ایران زمین خواندند
مران ازدهافش بیامد چو باد به ایران زمین تاج بر سر نهاد

(همان: ۵۱)

پیشینه‌ی واژه‌ی ترجمان در زبان‌های ایرانی و کاربرد و ... (عباس آذرانداز و معصومه باقری) ۵

در دوره‌های بعدی هم کم و بیش به مسأله وجود کشورها و قاعدتاً به زبان‌های گوناگون برمی‌خوریم، مثلاً اسکندر در خاور دور به کشوری وارد می‌شود که مردم آن به هیچ یک از زبان‌های شناخته‌شده سخن نمی‌گویند:

زبان‌شان نه تازی و نه خسروی نه ترکی، نه چینی و نه پهلوی

(همان ۱۱۳۸/۷۹/۶)

از این اشارات گاهگاهی که بگذریم، اگر برخی ابیات شاهنامه نبود که در آنها به روشنی می‌گوید مترجمی در میانه کار است و وظیفه ترجمه گفتگوها را به عهده دارد می‌توانستیم نتیجه بگیریم که همه شخصیت‌های شاهنامه به یک زبان سخن می‌گفته‌اند، یا اساساً برای فردوسی و گردآورندگان شاهنامه اشاره به زبان موضوع بااهمیتی نبوده است، اما در لابلای این داستان‌ها به شواهدی برمی‌خوریم که فردی «ترجمان»، سپاه، شاه یا پهلوان را همراهی و سخنان طرف مقابل را ترجمه می‌کرده است. وجود عباراتی چون «یکی ترجمان را ز لشکر بجست» یا «یکی ترجمان را ز لشکر بخواند» دلالت بر همین امر می‌کند.

۲. مسأله زبان در شاهنامه و نقش تاریخی ترجمان

از نظر فردوسی، ایرانیان به زبان پارسی و یا پهلوی سخن می‌گفتند، و مقصود او از «پهلوی» دو چیز بود، یا فارسی میانه و پارتی، که با توجه به شواهد موجود در سده‌های نخست هجری، هر دو زبان موجودیت خود را به نام «پهلوی» هنوز حفظ کرده بودند. مثلاً درباره کیلیه و دمنه که در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان به ایران آورده شد، فردوسی می‌گوید:

کیلیه به تازی شد از پهلوی برین سان که اکنون همی بشنوی

(خالقی: ۳۵۰۳/۳۷۲/۷)

اینجا پهلوی، منظور فارسی میانه است، در نمونه زیر، اما منظور از پهلوی، زبان پارتی است:

که همداستانی مکن روز و شب که در پیش خسرو گشایند لب،
مگر آنک گفتار او بشنوی اگر پارسی گوید، ار پهلوی!

(همان: ۷۰/۳۲۹/۸)

یا اینکه منظور فردوسی از «پهلوی»، زبان ایرانی بود در مقابل زبان بیگانه بدون اینکه زبان خاصی از زبان‌های ایرانی مد نظر او باشد. مثلاً جایی از یک فرد تورانی سخن می‌گوید که با او جادوگری و زبان‌های بیگانه آشنا بوده است:^۱

بیاموخته کـژّی و جـادوی بدانسته چینی و هم پهلوی

(همان: ۳۵۲/۱۲۷/۳)

دیدگاه فردوسی و بقیه کسانی که در باره زبان‌های ایرانی اظهار نظر کرده‌اند به گزارش ابن مقفع باز می‌گشت که زبان‌های پهلوی، دری و پارسی را زیر مجموعه زبان پارسی می‌دانست و تقریباً همه کسانی که پس از ابن مقفع در باره زبان‌های پارسی و پهلوی اظهار نظر کرده‌اند از جمله خوارزمی (سده چهارم) در مفاتیح‌العلوم، و حتی یاقوت (سده هفتم) در معجم‌البلدان، سخن او را تکرار کرده‌اند (لازار، ۱۳۸۴: ۶۹-۷۱). از این که سخن ابن مقفع توسط نویسندگان بعدی تکرار می‌شود این نتیجه به دست می‌آید که دیدگاه او قبول عام یافته بوده است و نظر فردوسی هم نمی‌توانسته جز این بوده باشد.

نخستین مردمانی که به صورت تمام‌عیار و در قالب یک سرزمین در برابر هویت ایرانی قرار می‌گیرند، تورانیانند که زبانشان ترکی است، اما در بیشتر اوقات این متفاوت بودن زبان در شاهنامه مشهود نیست، در رجزخوانی پهلوانان که بیش از همه موقعیت‌ها به توانایی‌های زبانی نیاز است خواننده احساس می‌کند که میان دو پهلوان تفهیم و تفاهم کامل برقرار است و آنان معمولاً بسیار زبان‌آورانند و به پشتوانه ظرافت‌های زبانی خود یکدیگر را تمسخر و ریشخند می‌کنند. منطق حماسه چنین حکم می‌کند که راوی و همچنین مخاطب داستان اساساً به زبان گفتگو نیندیشد و مسأله واسطه و مترجم را به طور کلی کنار بگذارد. گفتگوی طبیعی و بی‌واسطه میان ایرانیان و تورانیان، به استناد متون کهن‌تر از شاهنامه که تورانی‌ها نیز آریایی نژاد شمرده شده‌اند و احتمالاً از نظر زبانی می‌توانسته‌اند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند می‌تواند قابل درک باشد. توصیف زبان‌آوری تورانی‌ها در آبان‌یشت و اشاره به سخنور بودن برخی تورانی‌ها چون کرسیوز در متون پهلوی نشانه‌ای از این هم‌زبانی و فهم متقابل است.^۲ در شاهنامه اما تورانیان به ترکی سخن می‌گویند که گاهی به آن اشاره شده است، برای نمونه گیو که از سوی پدرش گودرز مأمور می‌شود کیخسرو را از توران به ایران بیاورد، در توران نشان کیخسرو را به ترکی می‌پرسد:

زبان را به ترکی بیاراستی ز کیخسرو از وی نشان خواستی

(خالقی ۲۵/۴۲۱/۲)

پیشینه‌ی واژه‌ی ترجمان در زبان‌های ایرانی و کاربرد و ... (عباس آذرانداز و معصومه باقری) ۷

سیاوش نیز ظاهراً هنگامی که در توران به سر می‌برد به زبان ترکان سخن می‌گوید، اما در اثنای همه‌ی مذاکراتی که او در آغاز برای رفتن به توران با افراسیاب، کرسیوز و پیران دارد سخنی از این به میان نمی‌آید که آنان با چه زبانی با یکدیگر گفتگو می‌کرده‌اند، احتمالاً سیاوش در توران ترکی را می‌آموزد، او حتی با یاران خود نیز به زبان مردم توران سخن می‌گوید، این موضوع را از داستان بازی چوگان سیاوش و هم‌گروه‌های ایرانی‌اش با گروه چوگان تورانی‌ها می‌توان فهمید. سیاوش چون ایرانی‌ها را در آستانه‌ی پیروزی می‌بیند، که این می‌تواند برای تورانی‌های میزبان، آن هم در حضور افراسیاب، سرافکنندگی بار آورد به پهلوی به آنان چیزی می‌گوید:

سیاوش غمی گشت از ایرانیان سخن گفت بر پهلوانی زبان

(همان ۱۳۷۲/۲۹۱/۲)

پس از اینکه تورانی‌ها در مسابقه پیروز می‌شوند افراسیاب متوجه می‌شود موضوع از چه قرار بوده است. سیاوش به آنان گفته بود به گونه‌ای بازی کنند که تورانی‌ها برنده‌ی بازی شوند:

سپهد چو گفتار ترکان شنود بدانست کان پهلوانی چه بود

(همان ۱۳۷۷/۲۹۲/۲)

در گفتگوهای میان دو کشور «ترجمان» نقش مهمی بر عهده داشت، او برگزیده می‌شد تا فرد را همراهی کند و سخنان طرف مقابل را که به زبان دیگری سخن می‌گفت ترجمه کند. در داستان دوازده رخ هومان تورانی را ترجمانی همراهی می‌کند:

نشست از بر زین سپیده‌دمان چو شیر ژیان با یکی ترجمان

(همان ۴۴۶/۳۰/۴)

هومان از طریق این «ترجمان» یک به یک پهلوانان ایرانی، رهام، فریبرز و گودرز را به نبرد فرامی‌خواند. بیژن همداستانی گیو و گودرز را برای جنگیدن با هومان به دست می‌آورد و او نیز با ترجمانی که زبان ترکی می‌داند به مقابله هومان می‌رود:

یکی ترجمان را ز لشکر بجست که گفتار ترکان بدانند درست

(همان ۷۱۴/۴۶/۴)

از زبان همین ترجمان هم با هومان سخن می‌گوید:

و زان سو بفرمود تا ترجمان یکی بانگ زد بدان بدگمان

(همان ۷۱۸/۴۶/۴)

در هنگامه نبرد، ترجمان‌ها در کنار پهلوانان حضور دارند و شاهدان نبرد هستند، بیژن و هومان پس از اینکه در جنگ سواره کاری نمی‌توانند از پیش ببرند، از اسبان پیاده می‌شوند تا پیاده کارزار کنند. لگام اسبان را به دست ترجمان‌ها می‌دهند:

گرفته به دست اسبشان ترجمان دو جنگی به کردار شیر دمان

(همان ۷۹۲/۵۱/۴)

با کشته شدن هومان، بیژن ترجمان را رها می‌کند که نزد تورانیان بازگردد و به آنها بگوید که چه دیده است:

بدو گفت بیژن ترس از گزند که پیمان همانست و بگشاد بند
تو اکنون سوی لشکر خویش پوی ز من هر چه دیدی بدیشان بگوی

(همان ۸۳۴/۵۴/۴)

در نبرد میان کیخسرو و شیده (پشنگ)، پسر افراسیاب نیز ترجمانی حضور دارد. شیده که توان پایداری در برابر کیخسرو را ندارد پیشنهاد می‌کند رزم پیاده کنند، اما چون پیاده جنگیدن برای پادشاهان ننگ به شمار می‌رود، رهام از کیخسرو می‌خواهد که او در برابر شیده قرار گیرد. کیخسرو می‌داند رهام حریف شیده نیست و این حيله‌ای است از سوی شیده تا بدین طریق جان به در ببرد. به رهام می‌گوید که او ننگی از پیاده جنگیدن ندارد. تا اینجا که فردوسی هیچ اشاره‌ای به وجود ترجمان در معرکه نکرده است در این هنگام ترجمانی ظاهر می‌شود. پیداست که قبلاً آمده بود و پیام شیده را به کیخسرو داده و شاهد گفتگوی کیخسرو و رهام بوده است، پس نزد شیده می‌رود و او را از جنگیدن منع می‌کند:

و زان سو بر شیده شد ترجمان که دوری گزین از بد بدگمان
جز از بازگشتن تو را رای نیست چو با جنگ خسرو تو را پای نیست
بدان نامور ترجمان شیده گفت که آورد مردان نشاید نهفت

(همان ۶۵۹/۲۱۳/۴)

پیشینهٔ واژهٔ ترجمان در زبان‌های ایرانی و کاربرد و ... (عباس آذرانداز و معصومه باقری) ۹

کیخسرو نیز پس از کشتن شیده به ترجمان آسیبی نمی‌رساند، بنظر می‌رسد این یک توافق دوطرفه بوده است که اجازه دهند ترجمان بازگردد و به سپاه روبرو بگوید که در میدان نبرد چه گذشته است:

بدو گفت شاه آنچه دیدی زمن نیا را بگوی اندر آن انجمن
(همان ۶۹۰/۲۱۵/۴)

در پادشاهی گشتاسب جنگ دیگری با ترک‌های تورانی شروع می‌شود، پادشاه توران، ارجاسب، طرخان، از پهلوانان خود را آن سوی دژ می‌فرستد تا بدانند سپاه اسفندیار را که نزدیک می‌شود از کدام کشور است:

سرافراز طرخان پیامد دوان بدین روی دژ با یکی ترجمان
(همان ۶۰۳/۴۵۴/۶)

با پایان گرفتن جنگ‌های ایران و توران، مناسبات برون مرزی ایران با سرزمین‌های دیگر به آخر نمی‌رسد بلکه مردمان دیگری چون یونانی‌ها، رومیان، چینی‌ها و اعراب جای ترکان را می‌گیرند. بنابراین نیاز است هنوز ترجمان‌ها به کار گرفته شوند، چنانکه اسکندر هنگام گفتگو با دارا ترجمانی همراه خود دارد:

ز لشکر پیامد سپیده‌دمان خود و نامداران ابا ترجمان
(همان ۷۷/۵۳۵/۵)

مادر اسکندر نیز برای آوردن روشنک، دختر دارا برای همسری اسکندر با ترجمان نزد او می‌رود:

بشد مادر شاه با ترجمان ده از فیلسوفان شیرین زبان
(همان ۸۰/۸/۶)

۳. واژه‌شناسی ترجمان و دیدگاه فرهنگ‌نویسان فارسی و عربی

در لغت فرس اسدی طوسی واژهٔ ترجمان نیامده است، اما ناظم‌الاطبّا در فرهنگ نفیسی ترجمان را وارد کرده و در معنی آن نوشته است: «تیلماجی و پچواک و تاجران و تزفان دیلماج و تیلماجی یعنی آنکه زبانی را به زبان دیگر بیان کند و فصیح و تیززبان و

خوش‌تقریر و این کلمه را تازیان از ترزبان فارسی گرفته‌اند» (نفیسی، ۱۳۵۵: ۸۴۷). جهانگیری نیز در معنی آن گفته است «شخصی را گویند که لغتی را به زبان دیگر تقریر نماید» (جهانگیری: ۹۰۸). در برهان قاطع به قول جهانگیری ارجاع داده شده است (خلف تبریزی، جلد اول، ۱۳۶۲: ۴۸۲). در المعرب جوالیقی ذکری از این واژه نشده اما در غیث‌اللغات از رساله معربات ملا عبدالرشید نقل قول شده است: «ترجمان: بالفتح و جیم مضموم، به معنی فصیح و تیززبان و خوش‌تقریر و کسی که داننده دو زبان باشد که صاحب یک زبان را به صاحب دیگر زبان بفهماند و این معرب ترزبان است و ضم جیم از آن است که زبان به ضم اول است، و به فتح نیز آمده است، و بعد معرب کردن این لفظ، مصدر و افعال و اسماء از آن اخذ کردند، چون تَرْجَمَ یُتَرْجَمُ تَرْجَمَةٌ فهو مترجم، چون دَحْرَجَ یُدْحِرُجُ دَحْرَجَةٌ فهو مُدْحِرَج.» و در ادامه گفته شده که «در کشف و مدار و منتخب نیز به ضم و به فتح جیم است و در مؤید به فتح جیم و در صراح به ضم و فتح جیم به معنی تیلماچی» (غیث‌اللغات: ۱۳۶۳: ۲۰۱). استدلالی که ملا عبدالرشید در باب تلفظ دوگانه واژه کرده که «زبان به ضم اول است، و به فتح نیز آمده است»، درست است چرا که زبان به فتح اول که در فارسی دری پس از اسلام تلفظ غالب شده تلفظ کهن‌تری نیز به صورت ژبان، به ضم اول داشته که بازمانده صورت پهلوی اُزوان uzwān و ژوان Zuwan بوده است (مکنزی: ۱۳۷۳: ۱۵۰). بنابراین تطابق تلفظی واژه، چه ترجمان چه ترجمان با دو صورت تلفظی «زبان» می‌توانسته فرهنگ‌نویسان فارسی و عربی را قانع کند که اصل این واژه را پارسی‌انگارند. این دیدگاه پذیرش عام یافته بود، به همین سبب شریف جرجانی نیز در کتاب ترجمان‌القرآن گفته است این واژه معرب ترزبان و ترزفان است (جرجانی، ۱۳۶۰: ۱). در فرهنگ انجمن آرا نیز همین قول تأیید شده است: «این لفظ عربی است و اصل آن در فارسی ترزبان بوده آن را معرب کرده‌اند، ترزفان نیز گفته‌اند (انجمن آرا، به نقل از دهخدا ۶۶۰/۵). محمدعلی امام شوشتری نیز بر پایه همین منابع، واژه ترجمان را در فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی خود وارد کرده و نوشته است «مصدری است به شکل عربی که از واژه ترجمان فارسی گرفته شده است (امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۱۲۶).

محمد معین در تعلیقات برهان قاطع به درستی به اصل آرامی آن اشاره کرده می‌نویسد: «تصور می‌رود «ترجمان» عربی مأخوذ از آرامی «یا» (ترکمان) را به صورت «ترزفان» و «ترزبان» خوانده‌اند، و فرهنگ نویسان هر دو صورت اخیر و مخفف و مبدل آن «ترزبان» را ضبط کرده‌اند» (معین، ۱۳۶۲: ۱۲۰). علی‌نورائی (۱۳۷۸: ۳۸۴) به نقل از کلاین نوشته که

این واژه مأخوذ است از واژه اکدی targumānu و آرامی targumānā از ریشه ragāmu- به معنی «صدا زدن» که به زبان‌های عربی، عبری، لاتین، فرانسه و انگلیسی نیز راه یافته است. نورایی که با روش ترسیمی (گرافیک) شجره‌های واژگانی را نمایش و توضیح داده بر آن است که ترجمان از عربی به زبان فارسی راه یافته و بیتی از مولوی را به عنوان شاهد ذکر کرده است. نکات ریشه‌شناختی حسن دوست در باره این واژه مطابق جدول نورایی است، او افزون بر صورت‌های این واژه در زبان‌های اروپایی به نمونه‌های ایرانی آن در زبان‌های فارسی میانه، پارتی و سغدی نیز اشاره کرده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۸۵۳). در فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی خالقی مطلق اساساً مدخلی برای این واژه در نظر گرفته نشده است و بهرام فره‌وشی در فرهنگ پهلوی (۱۳۵۲: ۴۲۹) بی‌اشاره به اشتقاق واژه، تعریف آن را از برهان قاطع نقل کرده است، و در فرهنگ مکنزی (۱۳۷۳: ۱۴۶)، چنانکه شیوه این کتاب است، تنها صورت پهلوی (ترگمان) و معادل فارسی آن (ترجمان) آمده است. آیدنلو «ترجمان» را در بخش لغات عربی شاهنامه ذکر کرده (آیدنلو، ۱۳۹۶: ۳۸)، و با آنکه یادآوری کرده است که مطابق شیوه علمی برخی فهرست‌های مشابه و واژه‌نامه‌ها، غیر از عربی کلمات سایر زبان‌های سامی دخیل در فارسی یا خود عربی (مانند آرامی، اکدی، بابلی و سریانی) را نیز در فرهنگ خود آورده (همان: ۳۱)، اشاره‌ای به آرامی بودن این واژه نکرده است.

۴. ترجمان در نوشته‌های ایرانی پیش از اسلام

واژه ترجمان به جز شاهنامه در آثار دیگری چون گرشاسب‌نامه اسدی طوسی، نظامی، ناصر خسرو، فرخی و تاریخ بیهقی نیز به کار رفته است (دهخدا: ۶۶۰۸/۵). احتمالاً دلیل اینکه پنداشته‌اند «ترجمان» در اصل فارسی بوده و آن را معرب کرده‌اند، جز تطابق از نظر صورت زبانی، به سابقه کاررفت این واژه در متون کهن‌تر بازمی‌گردد. پیداست که نویسندگان و کاتبان آن دوره که واژه را به صورت «ترزبان» یا «ترزفان» ضبط می‌کرده‌اند به صورت اصلی این واژه در آثاری از عصر ساسانی برمی‌خورند که به عربی یا فارسی ترجمه شده بود، از این روی این نتیجه را گرفته‌اند که این واژه می‌بایست از زبان فارسی به زبان عربی راه یافته باشد. در آثار به جای مانده از متون دوره میانه در زبان‌های ایرانی چون فارسی میانه، پارتی و سغدی این واژه به صورت «ترکمان» یا «ترگمان» دیده می‌شود، قابل درک است که چرا می‌پنداشته‌اند این واژه عربی نیست و اصل پارسی دارد.

در یک متن مانوی به زبان فارسی میانه که آخرین ملاقات مانی با بهرام دوم ساسانی را شرح می‌دهد، نویسنده آن خود را نوح زاده ترکمان (ترجمان) معرفی می‌کند که همراه مانی به حضور شاه رسیده است:

مانی آمد هنگامی که وی را من نوح‌زاده ترجمان *nūhzādag īg tarkumān* کوشتای و ابزخیای پارسی همراه بودیم و شاه به بزم نان خوردن بود و هنوز دستش را نشسته بود که ملازمان آمدند و گفتند که مانی آمده بر در ایستاده است (Boyce, 1975: 44).

مانی علیرغم اینکه تبار ایرانی داشت اما چون در بین‌النهرین زاده شده و در آنجا بالیده بود فارسی نمی‌دانست، و به زبان آرامی سخن می‌گفت، به همین دلیل نوح‌زاده در نقش مترجم او را در دیدار با بهرام دوم همراهی می‌کرده است. مانی در سال ۲۸۶ میلادی به امر همین شاه به دار آویخته شد احتمالاً کمی پس از این دیدار؛ بنابراین «ترکمان» در اواخر سده سوم میلادی در زمره واژگانی قرار داشت که در زبان فارسی میانه به کار می‌رفته است. در متن دیگری از آثار مانوی در مجموعه دست‌نوشته‌های کشف‌شده در تورفان، واژه ترکمان *tarkumān* باز در یکی دیگر از زبان‌های ایرانی، یعنی پارتی دیده می‌شود که زمان آن کمی پس از نمونه پیشین است:

tarkumān rāšt būd abaxšāyišn rōšn wasnād, čē dušmanīn xāzād (Skjærve, 2010: 272).

ترجمان راستین را بخشایش بود برای روشنی که دشمنان بلعیدند.

منظور از «ترجمان راستین» عیسی است، که جز عیسی مسیح، ایزد نجات بخش مانوی نیز به این نام خوانده می‌شد، و او احساس ترجم و همدردی می‌کند به روشنی و نوری که اهریمن و دیوان از دنیای روشنی بلعیدند. روشنی یا جان در باور عرفانی مانوی اکنون در زندان تن اسیر است و هموزاگان نقش مرشد و رهنمای کسانی را دارند که به تعلق خود به روشنی آگاهی پیدا کرده‌اند. در پایان این متن نام یکی از هموزاگان (آموزگاران) بزرگ مانوی که مارزکو *Mar Zaku* نام دارد آمده است که در آن مورد خطاب قرار گرفته است و این برای تشخیص زمان تألیف این متن کمک بزرگی است:

اینک بیای ای هموزاگ مارزکو

رمة درخشانت را (امت مانوی) را [چون] نگاهبانی بزرگ

پیشینه‌ی واژه ترجمان در زبان‌های ایرانی و کاربرد و ... (عباس آذرانداز و معصومه باقری) ۱۳

چون این متن در زمان حیات مار زکو نوشته شده مری بویس معتقد است باید یکی از کهن‌ترین نوشته‌های مانوی به زبان پارسی باشد (Boyce: 127).
ترکمان در سرود پارسی دیگری نیز به کار رفته است که در باره جان یا روشنی در بند زندان ماده است. جان محبوس در تن که در نوشته‌های مانوی گریو زنده نامیده می‌شود در این سرود با عنوان پیامبر و ترجمان از آن یاد شده است: ijgand ay tarkumān «پیامبر هستی و ترجمان» (Idem: 105).

«ترکمان» در این دو نمونه پارسی به صورت مجاز و استعاره به کار رفته است. کاربرد استعاری ترجمان برای عیسی و گریو زنده میزان اهمیت و جایگاه این واژه در زبان پارسی نشان می‌دهد. عیسی و گریو زنده از گرانمایه‌ترین شخصیت‌هایی هستند که در سرودهای عرفانی مانوی به عنوان قهرمان نقش ایفا کرده و ستایش شده‌اند. این قدر و قیمت ظاهراً همراه با خود واژه سده‌ها را پیموده و در شاهنامه نیز به عنوان مشابه پربهاترین دارایی پهلوان استفاده شده است، چنانکه رستم که در چاه شغاد گرفتار شده است کمانش را از روی مهر ترجمان می‌خواند:

ز ترکش برآور کمان مرا به کار آور آن ترجمان مرا
(خالقی: ۱۸۹/۴۵۴/۵)

یا خسرو پرویز در نبرد با بهرام چوبین همانند رستم از کمان خود با عنوان ترجمان نام می‌برد:

چو خسرو چنان دید بر پل بماند جهان‌دیده گسستم را پیش خواند
بیارید گفتا کمان مرا به کار آور آن ترجمان مرا
(همان: ۵۷۹/۴۵/۸)

در جای دیگری نیز تیر خدنگ، ترجمان خوانده شده است (همان ۲۲۶۳/۱۷۳/۸).
واژه «ترکمان» را سغدیان به صورت trwkkm'n در نواحی شمال شرقی ایران نیز به کار برده‌اند (قریب، ۱۳۸۳: ۹۶۸۳). هماهنگی در واج ک در تلفظ «ترکمان» در زبان‌های فارسی میانه و پارسی مانوی که از گروه زبان‌های غربی ایرانی هستند با سغدی از گروه زبان‌های شرقی است، بنظر می‌رسد بیشتر به دلیل تأثیر از منطقه تولید ادبیات مانوی است که نواحی شرقی بوده است. در واقع ادبیات مانوی بدون تأثیرپذیری از ادبیات زرتشتی در ناحیه شرقی ایران به وجود آمد. شاید به سبب همین تفاوت گویشی در شرق و غرب ایران است

که ترجمان در متن پهلوی زرتشتی که آمدن بهرام ورجاوند نام دارد به صورت ترگمان targumān ضبط شده است.

آمدن بهرام ورجاوند منظومهٔ کوتاهی به زبان پهلوی است که در آن آرزو شده است مردی زیرک و ترگمان از میان زرتشتیان که هندی می‌داند به هندوستان روانه شود تا به آنان بگوید که چه بر آنها گذشته است:

mard-ē busēl abāyēd kardan zīrak targomān

kē šawed be gōwēd pad hindogān

(غیبی، ۱۳۹۵: ۱۹۵) kū amā čē dīd az dast ī tazīgan

از مضمون این منظومه چنین برمی‌آید که مدت کوتاهی پس از اسلام نوشته شده است، و تأثیر و نفوذ فارسی هم در آن دیده می‌شود (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۷). اما قالب شعری و وزن آن مطابق شعر دورهٔ میانه است، این موضوع و برخی واژه‌ها از جمله به کار رفتن ترگمان به جای ترجمان تأیید می‌کند این متن در سدهٔ نخست یا دوم هجری تألیف شده است. در دامنهٔ نفوذ واژهٔ «ترجمان» و صورت‌های کهن‌تر آن، هم از نظر جغرافیایی در زبان‌های ایرانی شرقی و غربی، و هم از نظر تاریخی که از اوایل دورهٔ ساسانی تا عصر شاهنامه و پس از آن را شامل می‌شود حقیقتی نهفته است و آن اینکه برای گروهی که وظیفهٔ ترجمه را بر عهده داشتند باید در تشکیلات جامعهٔ سیاسی پیش از اسلام در ایران جایگاهی قائل شد. گروهی که به گواهی نامی غیر ایرانی که به آن خوانده می‌شوند، چون دبیران، احتمالاً زمانی در گذشته، از سرزمینی به ایران آمده باشند، و در تشکیلات اداری و نظامی ایران جای گرفته باشند. بنابراین همانگونه که پادشاهان ایرانی در عصر ساسانی به هنگام لشکرکشی یکی از دبیران را همراه سپاه می‌کردند (رجب‌زاده: ۱۴، به نقل از الوزراء و الکتّاب)، وجود ترجمان نیز لازم می‌نمود.

همانگونه که محمد معین در تعلیقات برهان قاطع نوشته است این واژه ریشهٔ آرامی دارد. صورت آرامی آن tūrgemānā است که نه تنها در زبان‌های ایرانی وارد شده بلکه به زبان‌های یونانی، لاتینی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی، هلندی، آلمانی، فرانسه و انگلیسی نیز راه یافته است (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۸۵۳).

پس از فتح بابل توسط کوروش در سال ۵۳۹ ق م زبان آرامی به عنوان زبان دیوانی شاهنشاهی هخامنشی برگزیده شد. آرامی زبانی بود که در شمال عربستان، در سرزمینی که اکنون جزو خاک سوریه و فلسطین است و در کرانه‌های دریای مدیترانه رواج داشت. زبان

آرامی به منزله زبان میانجی (لینگوا فرانکا)^۳ و ارتباطی در سراسر امپراتوری هخامنشی عمل می‌کرد (آذرنگ، ۱۳۹۴: ۳۳).

هخامنشیان در دربار خود و به طور کلی در تمام مراکز استان‌های تحت سلطه خود دبیران آرامی را به خدمت گرفته بودند. دبیران آرامی علاوه بر زبان مادری خود، زبان‌های محلی مانند فارسی باستان، سغدی، مصری و غیره را نیز می‌دانستند. آنها مکتوبات آرامی را به زبان محلی برای فرمانروای ناحیه ترجمه می‌کردند و از زبان او مکتوبات ارسالی را به آرامی برمی‌گردانیدند (تفضلی، ۱۲۳).

بنابراین برخی واژه‌ها چون «دبیر» یا «ترجمان» به دلیل گستردگی شاهنشاهی هخامنشی و گوناگونی زبانی کشورهای تحت قلمرو به زبان‌های ایرانی راه یافت. در واقع پدیده چندزبانگی یک امر ناگزیر در دستگاه دیوانی هخامنشی بود، آموزگاران و خدمتکاران ایلامی در خدمت هخامنشیان بودند و آرامی‌ها مکاتبات امپراتوری هخامنشی را به عهده داشتند، از این روی دو واژه دبیر و ترجمان که هر دو ریشه غیر ایرانی دارند، اولی از طریق ایلامی و از اصل سومری (Kent, 1953: 191) و دومی از زبان آرامی به مجموعه لغات عالمانه زبان‌های ایرانی، و قاعدتاً به زبان پهلوی زرتشتی وارد می‌شود. پس از عصر هخامنشی زبان آرامی همچنان به حیات خود در جامعه ایرانی ادامه داد و در عصر اشکانیان و ساسانیان به صورت هژوارش در خط پهلوی باقی ماند. اما در مورد مانویان عامل دیگری نیز افزون بر این مسأله نقش داشت و آن تأثیر زبان آرامی از ناحیه مانی بر روی مانویان ایرانی‌زبان بود. زبان سریانی یکی از لهجه‌های شرقی زبان آرامی بود که مانی به آن سخن می‌گفت و ادبیات مانوی به شدت تحت تأثیر ادبیات نوشته‌شده به این زبان قرار داشت و همینطور بسیاری از آثار مانوی ایرانی ترجمه‌هایی از اصل سریانی بود، بنابراین طبیعی است که بسیاری واژه از این زبان وارد زبان‌های ایرانی مورد استفاده مانویان چون فارسی میانه، پارتی و سغدی شود شاید همین موضوع بسامد بیشتر واژه «ترجمان» را در آثار مانوی بهتر بتواند توجیه کند.

۵. نتیجه‌گیری

ترجمان نه از عربی وارد زبان فارسی شده است و نه ریشه‌ای ایرانی داشته که شکل معرب آن کاربرد یافته است، بلکه واژه‌ای است که اصل آرامی دارد و از طریق آرامیانی که در خدمت پادشاهی هخامنشی بودند به زبان‌های ایرانی راه یافته است. از مجموع شواهد

بازمانده در متون ایرانی، از سده‌های نخست میلادی تا شاهنامه که در آنها واژه «ترکمان»، «ترگمان» یا «ترجمان» به کار رفته است چنین برمی‌آید که این واژه گذشته از استفاده‌هایی که گاه به صورت شاعرانه و مجازی از آن شده است، زمانی کاربرد می‌یافته که مشکل عدم فهم زبانی در میان بوده است و نیاز به ارتباط با فرد یا گروهی بوده که با زبان دیگری سخن می‌گفته است. از برخی اشارات فردوسی در شاهنامه چنین دریافت می‌شود که ترجمان مانند دبیر نویسنده، بویژه در جنگ، سپاه را همراهی می‌کرده است، همانگونه که در عصر ساسانی به هنگام لشکرکشی یکی از کاتبان، همراه سپاه بود در تشکیلات و سازمان اداری و نظامی سرزمین‌های شاهنامه نیز، برای دبیر و ترجمان جایگاهی بود و وجودشان ضرورت داشت، اگر لازم بود ارتباط از طریق نوشتار برقرار گردد «دبیری نویسنده» پیش خوانده می‌شد و اگر نیاز بود رودررو با غیر هم‌زبانی گفتگو شود «ترجمان» را می‌جستند. چنانکه از شواهد امر پیداست جایگاه اجتماعی دبیر و ترجمان در شاهنامه، میراث عصر ساسانی و تشکیلات اداری آن است، و اگر از لحاظ کاربرد واژگانی هم در نظر بگیریم به همین دوره باز می‌گردد که یادگار آرامی‌ها را همچنان در زبان‌های ایرانی حفظ کرده بودند و طبیعی است که در شاهنامه نیز به عنوان یکی از واژگان دخیل مورد استفاده قرار گرفته است. هرچند برخلاف «دبیر» که واژه هم‌ریشه آن Dipi «کتیبه» را در کتیبه‌های فارسی باستان می‌بینیم، نشانی از «ترجمان» یا مشتقات آن در زبان‌های ایرانی باستان موجود نیست، اما از قرائن پیدا است که گستردگی قلمرو پادشاهی هخامنشیان و کاربرد زبان‌های گوناگون در این امپراتوری، این واژه توسط آرامیانی که در خدمت دستگاه دیوانی هخامنشیان بودند به زبان‌های این دوره راه یافته، در زبان‌های ایرانی دوره میانه همچنان حضور داشته، سپس به فارسی پس از اسلام از جمله شاهنامه رسیده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در باره کاربرد پهلوی در شاهنامه نک. لازار، ۱۳۸۴ صص ۱۴۲-۱۲۱.
۲. تورانی‌ها بویژه خاندان ویسه در یشت‌ها از جمله آبان‌یشت (مولایی: ۱۳۹۲) و زامیادیش، و در من پهلوی روایت پهلوی (میرفخرایی: ۱۳۶۷) به دلیری و زبان‌آوری توصیف شده‌اند، برای تفصیل این موضوع نک. مقاله زیر چاپ نگارنده با عنوان *viiāxanaLingua Franca* هژوارش کلمات آرامی است که در برخی از خط‌های زبان‌های ایرانی نوشته می‌شد ولی در تلفظ معادل ایرانی آنها به کار می‌رفت.

کتاب‌نامه

- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۴). تاریخ ترجمه در ایران. تهران: انتشارات ققنوس.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶). فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه. تهران: انتشارات سخن.
- اسدی طوسی، ابومنصور احمد بن علی (۱۳۶۵). لغت فرس. به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبائی و علی‌اشرف صادقی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- امام شوشتری، محمدعلی. (۱۳۴۷). فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. تهران: سلسله انتشارات انجمن مفاخر ملی.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: انتشارات سخن.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۴). «آرامی» در دانشنامه ایران. تهران: مرکز دائرةالمعارف اسلامی. ج ۱. صص ۱۲۴-۱۲۲.
- جوالبقی، موهوب بن احمد (۱۹۴۲) المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم. قاهره: چاپ احمد محمدشاکر.
- خلف تبریزی (۱۳۶۲)، برهان قاطع، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۵). «دبیر و دبیری در ایران اسلامی»، نامه فرهنگستان. شماره ۵
- جرجانی، سیدشریف (۱۳۶۰). ترجمان القرآن. تدوین عادل بن علی بن الحافظ. به کوشش دبیرسیاقی. جلد ۲. تهران: بنیاد قرآن.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- غیاث‌الدین رامپوری، محمد بن جلال‌الدین (۱۳۷۵). غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- غیبی، بهمن (۱۳۹۵). دوازده متن باستانی. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فروه‌وشی، بهرام. (۱۳۵۲). فرهنگ پهلوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳). فرهنگ سغدی. تهران: انتشارات فرهنگان.
- لازار، ژیلبر (۱۳۹۵). بررسی وزن شعر ایرانی، ترجمه لیلا ضیامجیدی. تهران: هرمس.
- معین، محمد (۱۳۶۲). تعلیقات، برهان قاطع. جلد پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مولایی، چنگیز (۱۳۹۲). آبان‌یشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی سورا ناھید). تهران: مرکز دایره-المعارف بزرگ اسلامی.

میرفخرایی، مهشید (۱۳۶۷). روایت پهلوی (ترجمه)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
نقیسی، علی اکبر (۱۳۵۵). فرهنگ نقیسی. جلد دوم. تهران: کتابفروشی خیام.
نورائی، علی (۱۳۷۸). فرهنگ ریشه‌واژگان فارسی. آمریکا: انتشارات Xlibris.

Bailey, H. W. Zoroastrian problems in the Ninth-Century Books. London: Oxford University Press.

Boyce, M. (1975). A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9), Leiden, Téhéran – Liège.

Boyce, M. (1977). A Word List of Manichaean Middle Persian and Parthian. (Acta Iranica 9a) Téhéran – Liège – Leiden.

Kent, R.G. (1953). Old Persian, Grammar, Texts, lexicon. New Haven.

Skjærvo, P. O. (2010). "Middle West Iranian". The Iranian Languages. Edited by Gernot Windfuhr. New York: Routledge. Pp. 196-278.

Tavadia, J. C. (1955). A rhymed ballad in Pahlavi. Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, (1/2), 29-36.

